**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

عرض کردیم که مرحوم امام در تحلیل و نقد نظریۀ محقق خراسانی و شیخ انصاری ابتدا چهار اشکال بر این نظریۀ اصولی مطرح می‌کنند و سپس نظریۀ خاص خودشان در جعل احکام تحت عنوان خطابات قانونیه توضیح می‌دهند و می‌فرمایند اشکالاتی که بر نظریۀ اعلام وارد بود طبق تحلیل ما که خطابات قانونیه هست آن اشکالات هم دفع می‌شود.

در جلسۀ قبل این چهار اشکال را ما توضیح دادیم که مطلب اول مرحوم امام بود قبل از اینکه به مطلب دوم مرحوم امام برسیم به قسمتی از کلام مرحوم امام که این اشکالات از آن استفاده می‎شد اشاره می‌کنیم.

مرحوم امام در معتمد الاصول ج 2 ص 120 بعد از نقد کلمات شیخ انصاری و محقق خراسانی می‌فرمایند: «و لا يخفى أنّ الالتزام بذلك يوجب محذورات كثيرة: منها:» التزام به آن دو نکته‌ای که **شیخ انصاری** و **محقق خراسانی** دارند محذورات زیادی وارد است «أنّ لازمه عدم صحّة تكليف‏ العاصي‏ الذي لا يحتمل المولى الآمر أن يؤثّر أمره فيه، فيخرج عن كونه عاصياً، و كذا الكافر بطريق أولى». این بیان اشکال اولی بود که ذکر کردیم با تعمیم این اشکال، مرحوم امام دو مصداق ذکر می‌کنند، می‌فرمایند شیخ انصاری و محقق خراسانی ادعا کردند تکلیف برای ایجاد داعی است، امر برای ایجاد داعی است و نهی هم برای ایجاد مانع است، بنابراین اگر عاصی بود که مولا اطمینان داشت امرش هیچ فائده ندارد، این امر لغو است، عاصی بود شرب خمر می‌کرد مولا اطمینان دارد نهیش هیچ تأثیری در او ندارد و مانعیت ایجاد نمی‌کند پس نهی مولا لغو است، این اصل اشکال بود که از طرفی مشهور فقهاء شیعه قائلند کفار مکلف به فروع هستند، و از این طرف طبق نظر محقق خراسانی و شیخ انصاری کافر اصلا تکلیف به فروع در او ایجاد داعی نمی‌کند بروند به آن بودائی که در جنوب شرق آسیا هست، بگویند آقا بر تو واجب است که نماز مغرب بخوانی، پیامبر اسلام فرموده است که نماز مغرب بر تو واجب است، این اصلا ایجاد داعی نمی‌کند، او پیامبر و خدا را قبول ندارد.

پس مرحوم امام می‌فرمایند در انبوه این موارد که کفار نسبت به فروع ایجاد داعی برای آنها نمی‌شود باید تکلیف لغو باشد، در حالی که می‌فرمایند آقای شیخ انصاری و محقق خراسانی شما معتقدید شما به اینکه کفار مکلف به فروع هستند چنانچه به حکم عقل مکلف به اصول هستند.

(ما نظرمان این است که کفار مکلف به فروع نیستند، در عدم تکلیف کفار به فروع آنچه به نظرم می‌آید محقق خوئی هم نظرشان همین است و برخی دیگر از محققین).

«و منها: أنّ لازمه تعميم ذلك بالنسبة إلى الأحكام الوضعية أيضاً،» این اشکال دومی بود که ما توضیح دادیم مرحوم امام می‌فرمایند اگر احکام تکلیفی فقط جعلش برای مورد ابتلاست یعنی کسی که درگیر با اوست، احکام وضعی هم انشاء شارع است، شارع انشاء می‌کند «الخمر نجس» باید این حکم وضعی مخصوص کسی باشد که درگیر با اوست لذا خمر در اروپا برای کسی که در ایران است نباید نجس باشد، خمری که در ایران است برای مسلمانی که در اروپاست باید بگوییم نجس نیست «ولا یتفوه به فقیه».

اشکال سوم را در تهذیب الاصول ببینید « كما أنّ الإخبار بأنّ «كلّ نار حارّة» إخبار واحد و المخبر عنه كثير. فلو قال أحد: «كلّ نار بارد» فلم يكذب إلّا كذباً واحداً، لا أكاذيب متعدّدة حسب أفراد النار.»[[2]](#footnote-2).

اشکال سوم به نکتۀ اول است، آقایان شما می‌گویید احکام شرعی جعل شده است به نحو قضیۀ حقیقیه، یعنی منحل می‌شود به تعداد افراد «لله علی الناس حج البیت» یعنی هر مستطیعی یک حکم برای او جعل شده است، یعنی احکام متعدد داریم، مرحوم امام می‌فرمایند فرقی بین اخبار و انشاء نیست، اگر انشاء منحل به تعداد افراد می‌شود اخبار هم باید منحل به تعداد افراد بشود، لذا اگر یک شخصی اینگونه گفت «کل نار حار» این کال نار عام است منحل به تعداد افراد شود، یعنی لازمه‌ای دارد که ده میلیون قضیه داریم که «هذا النار حار» و لازمه‌اش این است که این فرد ده میلیون دروغ گفته است پس معلوم می‌شود انحلال موضوع به افراد متعدد و در نتیجه وجود قضایای متعدد درست نیست.

اشکال چهارم را خود شما پیدا کنید.[[3]](#footnote-3)

**مطلب دوم:** این است که مرحوم امام برای رفع این محذورات در کیفیت جعل خطابات و احکام شرعی مبنائی را انتخاب می‌کنند تحت عنوان خطابات قانونیه و از این مبنا مرحوم امام هم در فقه به صورت گسترده و هم در اصول استفاده‌های فراوانی می‌کنند جمعی از تلامذۀ مرحوم امام هم همین مبنا و آثار آن را پذیرفته‌اند لذا مرحوم امام این مبنا را با توضیحاتی در مناسبت دیگری مطرح می‌کنند ولی ما در اینجا در حد فرصت این مبنا را توضیح می‌دهیم و این مبنا را قبول نداریم و نقدهای وارد بر این مبنا را هم اشاره می‌کنیم.

برای توضیح این مبنا و مطالب مرحوم امام مراجعه کنید به تهذیب الاصول چاپ دو جلدی ج 2 ص 280، مرحوم امام می‌فرمایند خطابات یا دستوراتی که هر مخاطِب به یک مخاطَبی دارد از دو حال خارج نیست، گاهی خطاب، خطاب شخصی است و خطاب کننده در مقام جعل قانون و ضرب قانون نیست. مثال می‌زنیم پدر به پسرش خطاب می‌کند خطاب شخصی، فلان مجلس عروسی نرو، با فلانی دوست نشو، از فلان مغازه خرید نکن، در خطابات شخصی مرحوم امام می‌فرمایند نظریۀ شیخ انصاری و محقق خراسانی صحیح است، یعنی هر خطاب شخصی باشد سه شرط داشته باشد.

**شرط اول:** مخاطب باید قدرت عقلی داشته باشد و الا اگر در امری مخاطب قدرت عقلی نداشته باشد، قبیح است انسان حکیم فرد را خطاب کند به متعلقی که او قدرت عقلی بر انجام این متعلق ندارد. مثلا هیچ کس قدرت عقلی بر اجتماع نقیضین ندارد قبیح است انسان حکیم در خطاب شخصی فردی را خطاب کند به یک متعلقی که قدرت عقلی بر انجامش ندارد پدر امر کند به پسرش که در همین لحظه هم بخواب و هم نخواب.

**شرط دوم:** در خطاب شخصی مخاطب باید ابتلاء و درگیری با آن متعلق داشته باشد و الا اگر ارتباط و درگیری با آن متعلق نداشته باشد تعلق خطاب شخصی به فرد غیر مبتلی، به آن متعلق مستهجن است. ما اینگونه مثال می‌زدیم پدر به پسرش بگوید مبادا لباس رئس جمهور امریکا را بپوشی چون این لباس نجس است، مورد ابتلائش نیست خطاب شخصی به متعلقی که آن متعلق مورد ابتلاء نیست استهجان دارد.

**شرط سوم:** در خطابات شخصی عملی که از آن عمل مخاطب را نهی می‌کند مورد رغبت طبیعی فرد باشد، یعنی اقتضای عمل داشته باشد، پدر احتمال می‌دهد پسرش دروغ می‌گوید به او بگوید دروغ نگو، با فلان بچه دوست نباش چون احتمالش هست، اما نسبت به مواردی که مخاطب خود به خود تارک است، مرحوم امام می‌فرمایند ما قبول داریم خطاب شخصی لغو است اگر کسی هیچ داعی و انگیزه‌ای بر کشف عورت ندارد برود به یک انسان محترمی بگوید کشف عورت نکن، این نهی لغو است و استهجان دارد. بنابراین مرحوم امام می‌فرمایند اگر خطاب خطاب شخصی باشد نکات مورد توجه آقایان درست است.

ولی مرحوم امام می‌فرمایند ما یک خطابات و دستوراتی داریم که این دستورات و خطابات، خطابات قانونیه هستند، یعنی کسانی که در مقام جعل قانون برای دیگران هستند، حالا چه قانون برای همۀ بشریت مثل بعضی از ادیان الهی و دین اسلام که ضرب قانون می‌کند برای تمام بشریت، یا قانونگذارانی که جعل قانون می‌کنند برای قسم خاصی از مردم مثل مجالس تقنینی کشورها، مثل مجلس شورای اسلامی، اولا می‌فرمایند آیا در خطابات قانونیه مخاطب تک‌تک افراد است یا نه؟ این را باید بررسی کنیم. ابتلاء و عدم ابتلاء در خطابات قانونیه چگونه است؟ در کجا خطابات قانونیه استهجان دارد و در کجا استهجان ندارد؟ بین خطابات قانونیه و خطابات شخصی تفاوت است و مثل هم نیستند. بعد مرحوم امام سه نکته را در مورد خطابات قانونیه اشاره می‌کنند و بعد می‌فرمایند خطابات قانونیه با خطابات شخصی در هویت متفاوت است و آقایان بین خطابات قانونی و خطابات شخصی خلط کرده‌اند، توضیح این سه نکته خواهد آمد[[4]](#footnote-4).

1. - جلسه 46 – مسلسل 164– دوشنبه – 24/09/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - تهذيب الأصول، ج‏3، ص: 230. [↑](#footnote-ref-2)
3. - تهذيب الأصول، ج‏3، ص: 231:« و منها: قبح تكليف صاحب المروّة بستر العورة؛ فإنّ الدواعي مصروفة عن كشف العورة، فلا يصحّ الخطاب؛ إذ أيّ فرق بين النهي عن شرب الخمر الموجود في أقاصي الدنيا و بين نهي صاحب المروّة عن كشف سوأته بين ملأ من الناس؟!

   و نظيره نهي المكلّفين عن شرب البول و أكل القاذورات ممّا يكون الدواعي عن الإتيان بها مصروفة؛ إذ أيّ فرق بين عدم القدرة العادية أو العقلية على العمل، و بين كون الدواعي مصروفة عنها؟!». [↑](#footnote-ref-3)
4. - تهذيب الأصول، ج‏3، ص: 228 و 229:«الفرق بين الخطابات القانونية و الشخصية

   التحقيق في المقام أن يقال: إنّه قد وقع الخلط بين الخطابات الكلّية المتوجّهة إلى عامّة المكلّفين و الخطاب الشخصي إلى آحادهم؛ فإنّ الخطاب الشخصي إلى خصوص العاجز و غير المتمكّن عادة أو عقلًا ممّا لا يصحّ، كما أوضحناه، و لكن الخطاب الكلّي إلى المكلّفين المختلفين حسب الحالات و العوارض ممّا لا استهجان فيه.

   و بالجملة: استهجان الخطاب الخاصّ غير استهجان الخطاب الكلّي؛ فإنّ ملاك الاستهجان في الأوّل ما إذا كان المخاطب غير متمكّن، و الثاني فيما إذا كان العموم أو الغالب الذي يكون غيره كالمعدوم غير متمكّن عادة، أو مصروفة عنه دواعيهم.

   و الحاصل: أنّ التكاليف الشرعية ليست إلّا كالقوانين العرفية المجعولة لحفظ الاجتماع و تنظيم الامور، فكما أنّه ليس فيها خطابات و دعايات، بل هو بما هو خطاب واحد متعلّق بعنوان عامّ حجّة على عامّة المكلّفين، فكذلك ما نجده في الشرع من الخطابات المتعلّقة بالمؤمنين أو الناس. فليس هنا إلّا خطاب واحد قانوني يعمّ الجميع.

   و إن شئت قلت: إنّ ما هو الموضوع في دائرة التشريع هو عنوان المؤمنين أو الناس، فلو قال: «يا أيّها الناس‏ اجتنبوا عن الخمر» أو «يجب عليكم الفعل‏ الكذائي» فليس الموضوع إلّا الناس؛ أعمّ من العاجز و القادر، و الجاهل و العالم.

   و لأجل ذلك يكون الحكم فعلياً في حقّ الجميع، غير أنّ العجز و الجهل عذر عقلي عن تنجّز التكليف. و الملاك لصحّة هذا الخطاب و عدم استهجانه هو صلوحه لبعث عدد معتدّ به من المكلّفين.

   فالاستهجان بالنسبة إلى الخطاب العامّ إنّما يلزم لو علم المتكلّم بعدم تأثير ذلك الخطاب العامّ في كلّ المكلّفين، و أمّا مع احتمال التأثير في عدد معتدّ به غير مضبوط تحت عنوان خاصّ فلا محيص عن الخطاب العمومي و لا استهجان فيه أصلًا، كما أنّ الأمر كذلك في القوانين العرفية العامّة. و بما ذكرنا يظهر الكلام في الخارج عن محلّ الابتلاء.

   و القول بأنّ خطاب العاجز و الجاهل و غير المبتلى بمورد التكليف قبيح أو غير ممكن صحيح لو كان الخطاب شخصياً، و أمّا إذا كان بصورة التقنين فيكفي في خطاب الجميع كون عدد معتدّ به من المكلّفين واجداً لما ذكرنا من الشرائط. و أمّا الفاقد لها فهو معذور عقلًا مع فعلية التكليف، كالعجز و الجهل.

   و بالجملة: ليس هنا إلّا إرادة واحدة تشريعية متعلّقة بخطاب واحد، و ليس الموضوع إلّا أحد العناوين العامّة، من دون أن يقيّد بقيد أصلًا. و الخطاب بما هو خطاب وحداني متعلّق لعنوان عامّ حجّة على الجميع، و الملاك في صحّة الخطاب ما عرفت.

   و الحكم فعلي مطلقاً، من دون أن يصير الحكم فعلياً تارة و إنشائياً اخرى، أو مريداً في حالة و غير مريد في حالة اخرى. و ما أوضحناه هو حال القوانين الدارجة في العالَم. و الإسلام لم يتّخذ مسلكاً غيرها و لم يطرق باباً سوى ما طرقه العقلاء من الناس، و سيوافيك مفاسد الخطاب الشخصي». [↑](#footnote-ref-4)